

دکتر یونس جعفری

دهلی - هندوستان

ستی

سیاحان عرب و جهانگردان اروپائی که قبل از اوائل قرن نوزدهم میلادی وارد کشور هند شده‌اند در سفر نامه‌های خود بعضی چیزهای عجیب بیان کرده‌اند که هر چند باور نکردنی است ولی حقیقت دارد. در آن روزگار چنان مرسوم بوده که پس از مرگ شوهر زنش خود را با جسد او میسوزاند. چه زنهایی که خود را بانعش شوهر نمی‌سوزاندند و پس از مرگ او زنده می‌ماندند زندگی‌شان بدتر از مرگ بود. زیرا آنها حق نداشتند که از زیور و آلات یا از البسهٔ ظریف و نازک و رنگی استفاده کنند. آنها نمی‌توانستند در مراسم جشن و شادی شرکت کنند و حتی از بوسیدن صورت نوزاد و بغل کردن او هم محروم بودند. آنها مجبور بودند که یک پارچهٔ خشن سفید که در طول بیش از ۵ متر و در عرض یک و ربع متر نبود دور بدنشان بپیچند و موهای سر را همیشه تراشیده نگه دارند. به آنها اجازه داده نمی‌شد که با مردهای خانواده یا زنان شوهردار بنشینند و غذا بخورند. غذای‌شان معمولاً بسیار ساده و پسماندهٔ افراد خانواده بود. بیشتر از ایشان کنار رودخانه‌ها و مخصوصاً کنار رود گنگ آلونکی می‌ساختند و از غذاهای نذری که مردم به آنها میدادند تغذیه می‌کردند.

وقتی که زنی تصمیم می‌گرفت که خود را بانعش شوهرش بسوزاند خویشاوندان او اطرافش جمع می‌شدند و تقاضا می‌نمودند که از اقدام چنین کار

خطرناکی صرف نظر نماید. ایشان برای تأمین خرج و رفاه زندگی و حسن سلوک تعهد می نمودند ولی از طرف دیگر زنانیکه قبلاً بیوه شده بودند او را برای این کار قهرمانانه تشویق می نمودند و با همسر مرده می گفتند که افراد خانواده ایشان هم همینطور وعده ها کرده بودند ولی هیچ يك از آنها آن را ایفاء نکرد. علاوه بر این طائفه ای از برهمنان زن بیوه را چنین پند و نصیحت میکرد که از دواج تنها اتصال دو جسم نیست بلکه يك پیوند روحی است. جسمها بوجود می آیند و از بین می روند ولی رشته زناشوئی هیچ وقت گسیخته نمی شود. همه از این دنیای فانی خواهند رفت. در این جهان جز رنج و محنت چیزی دیگر به دست نمی آید ولی در عوض عالم بالا که مقصود و منزلگاه همه افراد بشر است پراز هر نوع آسایش و آرامش میباشد. اگر تو خود را با نعش شوهر نسوزانی شوهرت آنجا روحاً در عذاب خواهد ماند و تو در اینجا مورد نفرین و لعنت همه کس قرار خواهی گرفت و اگر حالا خود را همراه شوهر به آتش بسپاری تا ابد با او خوش و مسرور خواهی بود. هر زنیکه با نعش شوهر خود را می سوزاند او را «ستی» گفته اند. این لفظ از کلمه سانسکریت «ست» می آید و معنیش خالص و بی آرایش می باشد. تیک چند متخلص به بهار در فرهنگ بهار عجم چنین می نویسد:

«زن عقیقه که غیر از شوهر خود دیگری را به نظر شهوت نبیند و در هندوستان زنی را گویند که همراه شوهر مرده خویشتر را زنده بسوزد از غایت محبت که با او دارد و آن را مشر حسنات اعتقاد دارند.»

هندوهاستی را بیش از حد محترم می شمارند و او را مثل الهه می پرستند و مقام وی را بهشت برین دانسته اند. عقیده شان این است که برای هرستی در بهشت برین هر نعمت و ثروت غیر از ماست موجود هست و بهمین دلیل وقتیکه زنی بیوه تصمیم می گرفت که خود را با شوهرش بسوزاند او را مقداری ماست می خوراندند.

پس از آن دست و پاهایش را حنا می‌بستند و در بینی بلاق (حلقه پرده بینی) می‌گذاشتند که نشان عفت و پاکیزگی می‌باشد. بعداً او را لباس نو می‌پوشاندند و بانواع و اقسام عطرها و خوشبوهای دیگر و غازه و سرمه و وسمه و سرخاب و غیره و تمام زیور آلات مانند عروسی می‌آراستند.

چون بیوه زن کاملاً آراسته و مزین می‌گردید نعش شوهرش را روی نردبانی خوابانده باطناب می‌بستند و زن در عقب جسد براسبی که دارای ساز و برك مرصع و زین مطلا بود سوار میشد. چند نفر لگام اسب را محکم در دست نگه میداشتند که می‌آدا آن زن فرار کند. در دست زن نارگیل سالم می‌گذاشتند و او آن را از یک دست در هوا پراکنده در دست دیگر میگرفت. برای سواری سستی و دسته روندگان همراه اسبهای مجهز و قیلهای زرنگار و لشکر بسیار از طرف حاکم شهر و دردهات از جانب قاضی قریه تهیه میگردد. شکوه و جلال لشکر سواره و پیاده بسته به قدرت حاکم و قاضی بود. مردم دهل و کرنا و سرنا و دیگر آلات موسیقی نواخته به طرف رودخانه می‌رفتند. قبل از این که دسته روندگان به محلی که مخصوص سوزاندن مرده‌ها بود برسند از جلو منزل حاکم یا کاخ دولتی رد می‌شد. حاکم شهر یا شاه وقت برای پذیرائی و پیشوائی برهنه پا حاضر می‌شد و آن زن بیوه را به دختری قبول میکرد و همچنین مانند خویشاوندان زن خواهش و تمنا میکرد که خود را از این کار باز دارد. اگر بیوه زن راضی نمی‌شد او پول نقد پیش‌نهاد میکرد و هر قدر پول میخواست در اختیارش گذاشته می‌شد. قاضی و حاکم از او درخواست می‌نمودند که برای برقراری منصب ایشان و دوام امارت آنها دعانماید و درباره آینده پیشگوئی کند. زن چند کلمه خیر گفته دعا میکرد. چون به محل سوزاندن مرده‌ها می‌رسیدند نعش را روی سکوئی وزن را در کلبه‌ای نگه می‌داشتند. پس از این بعضی‌ها برای گردآوری چوب صندل و کنده‌ها

میرفتند و برخیهادر اطرافش جمع می گردیدند و به او می گفتند که فلانی چند سال پیش فوت کرده و اکنون در بهشت می باشد و قتیکه او را دیدی به او سلام من برسان . بعضی ها نامه های نوشته و هدایای دیگر برای مردگان خود در اختیارش می گذاشتند . این زن خواهش و درخواست همه را می پذیرفت . چون توده هیزم حاضر می شد و نعرش را در آن می گذاشتند جلو آن پرده ای می کشیدند تا نظربیه وزن بر آن نیفتد و او از تصور گرمی و سوزش شعله ها از تصمیم خود صرف نظر نکند . قبل از این که زن در توده هیزم بنشیند او را لباس زیاد می پوشانیدند و همه را به آب مقدس رود گنگ خیس می کردند . معمولاً زنها در توده هیزم می نشستند و سرشورها در امان می گذاشتند . بعضیها از فرط محبت صورتش را می بوسیدند و برخیها او را در آغوش گرفته می خوابیدند .

شاعر شیرین گفتار و برجسته ترین شعرگوی سبک هندی این واقعه را در بیت سوم سروده خود که در اینجا ثبت میگردد با کمال فصاحت و خوش بیانی ادا نموده است :

اشک گرم جگر وادی محشر سوزد	داغ تبخاله به کنج لب کوثر سوزد
آستین دست ندارد به چراغ گل داغ	این چراغیست که تادامن محشر سوزد
آتش عشق ز خاکستر هندست بلند	زن درین شعله ستان بر سرشورها سوزد
از می این چهره که امروز تو افروخته ای	گر کنی بادزن از بال سمندر سوزد
از کلاه نمدی دود کند اخگر عشق	این نه عود است که در معمر افسر سوزد
به که سر بر سر بالین سلامت بنهم	چند از پهلوی من سینه بستر سوزد
از چه بوده است نواهای ملال انگیزت	که بر افغان تو صائب دل کافر سوزد

(چون غزل مزبور در نسخه های مطبوعه ایران دیده نشده به خاطر این تمام ابیاتش نقل شده است) .

صائب‌نه‌تنها درغزل فوق این مشاهده‌را بیان نموده است بلکه دومه بیت دیگر هم به چشم می‌خورد که در آنها هم او دربارهٔ این رسم هندوها سروده است . صاحب‌بهار عجم این بیت را بطور شاهد در فرهنگ خود آورده است .

همچو هندوزن کسی در عاشقی مردانه نیست

سوختن برشمع مرده کار هر پروانه نیست

همچنین عکس نسخه خطی صائب که به سعی و کوشش انجمن آثار ملی به طبع رسیده است در آن هم در حاشیهٔ صفحهٔ ۶۵۴ غزلی آمده است که مطلعش این است :

نیستم در عشق کافر ماجرای سوختن می‌دهم جان همچو هندو از برای سوختن

در همین غزل گوید :

هر سیه رویی که کوشش میکند در جمع مال

جمع چون هندو کند هیزم برای سوختن

بر همنان و خویشاوندان هیزم را آتش می‌زدند در دست چند بامبو (خیزران) بسیار بلند که همان وقت از نزار می‌آوردند در دست خود نگه می‌داشتند . همین که آتش می‌گرفت مردم دوباره تمام آلات موسیقی را اینقدر تند می‌نواختند که صدای زن سوخته بگوش نمی‌رسید . و اگر زنی شعله‌های آتش را نمی‌توانست تحمل بنماید و بیرون از تودهٔ هیزم می‌جهید او را بر همنان در آن آتش با همان بامبوهای سبز و تازه هول می‌دادند . و قتی که می‌دیدند که هنوز زنده است ولی بعلت ناتوانی نمی‌تواند از جای خود تکان بخورد دور سرش جمع می‌شدند و بامبو درملازش می‌زدند تا شعله‌ای با صدای بلند از مغزش می‌جهید آن وقت او را رها می‌کردند و پیش خود تصور می‌کردند که اکنون روح او از قفس بدن آزاد شده است .

اگر زنی قبل از نشستن در تودهٔ هیزم از تصور گرمی شعله‌ها ترسیده از دست بومیان فرار میکرد او را مثل مرده‌ها نجس می‌دانستند و کسی او را در خانهٔ خود راه نمی‌داد و اگر سایه‌اش هم بر چیزی می‌افتاد آن چیز را هم مصرف نمی‌کردند. رسم هندوها این است که خاکستر مرده‌ها را روز چهارم جمع می‌کنند. و قتیکه زنی ستی می‌شد و روز چهارم برهنمانی که برای سوزاندن مامور بودند آنجا می‌آمدند و تمام نقره و طلاهایی را که در آتش ذوب شده بود همراه خود می‌بردند (به خاطر همین طلا و نقره آنها زنهارا برای ستی شدن ترغیب و بلکه وادار میکردند) و خاکستر را در اختیار خویشاوندان می‌گذاشتند که آن را روز سیزدهم در رودخانه‌ای بریزند.

هر جا زنی ستی می‌شد آنجا ضریحی بشکل چهار طاقی بامناره‌ای بطور یادگار می‌ساختند. چنانکه قبلا هم اشاره شده است که هندوها هر زن ستی را بیش از حد احترام می‌گذارند. هندوها مثل عقیده رسمی دارند. اگر در خانواده‌ای کسی ستی شده است نوزاد این خانواده را بضریح می‌برند و موهایش را آنجا می‌تراشند و شیرینی تقسیم می‌کنند و به برهنمان غذای زیاد می‌دهند. در آن مواقع او صاف ستی و سرگذشتش را با ساز و آواز می‌خوانند.

در هند طائفه‌ای هست بنام راجپوت. افراد این طائفه به شجاعت و جنگجویی و جانبازی بسیار معروف بوده‌اند. و قتیکه دختری پیشنهاد از دواج با پسری از این طائفه می‌کرد پسرا او سؤال میکرد که آیا پس از مرگ من ستی خواهی شد یا نه؟ و قتیکه راجپوتها برای جنگ می‌رفتند حلقهٔ انگشتر یا نشان دیگری در اختیار زن می‌گذاشتند و چون خبر می‌رسید که فلانی کشته شده است همسرش برای ستی آماده می‌شد و سعی میکرد که بانعش شوهر بسوزد و اگر جسد شوهر بدست نمی‌آمد او با حلقهٔ انگشتر و یا هر نشانی که در خانه می‌داشت خود را می‌سوزانید. در بعضی جاها

این هم مرسوم بوده که وقتی شوهری به جنک می‌رفت اول برای خود و همسرش دوتودهٔ هیزم می‌چید و بعدا برای جنک حاضر می‌شه .

ناگفته نماند که رواج سنی در تمام طبقات هندوها وجود نداشت بلکه میان برهمنان و طبقهٔ جنگ پیشه‌گان و راجپوتها (بطور مجموعی میان آریائی نژادان) محدود بود . زن باردار و بچه‌دار را هرگز سنی نمی‌کردند . همچنین در موقع مراسم سنی به زنهای دیگر اجازه داده نمی‌شد که در آنجا حاضر شوند . زنها سعادت را در این امر می‌دانستند که در حیات شوهر بمیرند چنانکه زنیکه مائل بود سنی شود و شوهرش در حال مرگ بود خود را قبل از مرگ شوهر می‌سوزانید و آنهائیکه نمی‌خواستند سنی شوند پیش از مرگ شوهر به‌خانهٔ مادر و پدر پناه می‌جستند . اگر زن شوهر دار یا دختر مورد تجاوز می‌شد . و همچنین اگر زنی در موقع استحمام احساس میکرد که نظر نامحرمی بروی افتاده است خود را نجس پنداشته می‌سوزانید .

میان پادشاهان هند جلال الدین اکبر شاه (۱۰۱۴ - ۹۶۳ هجری) اولین کسی بود که میخواست این رسم را از میان بردارد ولی هندوها مخالفت کردند و این اقدامش را دخالت در امور دینی پنداشتند . و بهمین جهت او در این جهت موفق نشد . پس از انقراض دولت تیموریان هند (۱۷۶۵ میلادی) چون انگلیسیها تسلط یافتند در سال ۱۸۲۹ میلادی قانونی تصویب نموده این رسم را در قلمرو خود ممنوع ساختند .

علاوه بر این میان راجه‌های هند رسم دیگری هم وجود داشت . چون زنان حرم راجه میدیدند که لشکریانش در حال شکست خوردن هستند و نزدیک است که دشمن وارد شهر شود آنها زیر منارهٔ بلندی هیزم می‌چیدند و پس از شست و شوی بدن لباس نفیس و نو به تن می‌کردند و بالای منار. رفته همه پشت

سرهه در آتش می پریدند . این رسم به اسم « جوهر » معروف بود .

توضیحات

۱ - گنگ (بفتح اول و سکون دوم) یا گنگا ؛ رودی است در شمال هند که از تبت سرچشمه می گیرد و در خلیج بنگال می ریزد . این رودخانه را هندوها بسیار متبرک می دانند و در زندگی آبتنی در این رودخانه و فرو ریختن خاکستر پس از مردن نزدشان باعث سعادت جاودانی است .

۲ - ستی : بفتح اول و کسر دوم

۳ - ست : بفتح اول و دوم

۴ - تیک : بفتح اول و سکون دوم بروزن بیگ . (بهار عجم چاپ نولکشور لکنو سنه ۱۳۳۴ قمری ۱۹۱۶ میلادی) صفحه ۸۷ .

۵ - در هند مرسوم است که خانواده دختر به خواستگاری پسر می روند .

خصوصیت زبان سعدی در دایره نظم محصور نماند و به نثر هم پرتو افکند . سعدی که در نظم توانا و مکمل استادان پیشین است در نثر مبدع و مبتکرش توان گفت زیرا زبان فارسی که در شعر ورزیده شده و طی چهار قرن نشو و نما یافته بود در نثر برعکس بسوی ضعف و تباهی میرفت .

(قلمرو سعدی)